



## مضمون آفرینی و نکته پردازی در غزل

■ تقی وحیدیان کامیار

اشاره:

مهم‌ترین ویژگی شعر فارسی از قرن نهم به بعد تا سبک معروف به هندي مضمون‌آفرینی است که از آن با اصطلاحات بسیار یاد کرده‌اند. از جمله: معنی‌آفرینی، نازک‌خیالی، نازک‌بینی، نازک‌اندیشی، نکته‌سنجی، نکته‌یابی، باریک‌اندیشی، نکته‌آفرینی، نکته‌گویی، خیال‌پردازی، خیال‌یابی، مضمون‌تراشی، مضمون‌سازی، مضمون‌یابی و غیره... ولی در هیچ فرهنگ لغتی و در هیچ جایی کسی این اصطلاحات را تعریف نکرده است، بلکه فقط به معنی لغوی آن پرداخته‌اند. به عبارت دیگر گفته‌اند که چه اتفاقی در زبان صورت می‌گیرد که مضمون آفریده می‌شود یا نکته و خیال نازک به وجود می‌آید. برای روشن شدن قضیه بینیم در تاریخ ادبیات دکتر صفا زیر عنوان نکته‌سنجی و مضمون‌آفرینی چه مطالبی آمده است:

«نکته‌سنجی و نکته‌یابی و نکته‌گویی یعنی گنج‌اندیدن نکات باریکی در اشعار همراه با خیال دقیق و نازک‌بینی تام.» اینها همان نکات تازه بدیع‌اند که معمولاً از آنها در شعر به «مضمون» تعبیر می‌کنیم و ... چنین نازک‌خیالیها و نکته‌پردازیها امر تازه‌ای در شعر فارسی نبود و مخصوصاً در شعر غنایی ما وجود داشت. اما هر چه از قرون مقدم به قرون متأخر نزدیک می‌شویم قوت آن را محسوس‌تر و به همین نسبت سادگی الفاظ را برای سهولت بیان بیشتر می‌یابیم. در غزل شاعران قرن هفتم تا اواخر قرن هشتم، مگر در بعضی موارد نادر، جانب این هر دو جزء کلام به نوعی گرفته شد که خواننده احساس نقصانی در لفظ و معنی نمی‌کند و حتی در این میان شاعرانی از قبیل خواجو و سلمان و خاصه حافظ توانسته‌اند نکته‌های دقیق بسیار در الفاظ عالی منتخب بگنجانند و خواننده را از قدرت شگفت‌انگیز خود به حیرت افکنند. (صفا، 164، جلد 4) دکتر صفا معتقد است مضمون‌آفرینی شاعرانی چون حافظ هم جنبه الهام دارد و هم جنبه لفظ فصیح معجزه‌آسا. حال آنکه شاعران اواخر قرن هفتم تا قرن دهم به قدری در تکاپوی یافتن نکته‌های باریک بودند که گاهی از رعایت جانب الفاظ بازماندند. اگرچه مضمون‌آفرینی در غیر غزل هم هست، اما شعر این دوره در خدمت غزل است. چندان که در دیوان شش جلدی صائب فقط در پایان جلد ششم چند قصیده هست و بعضی ابیات پراکنده و مطالع و بقیه دیوان تماماً غزل است. به عبارت دیگر صفا بر این باور است که مضمون‌آفرینی در صورتی ارزنده است که با اعتلای لفظ همراه باشد. (همان، ص 165) وی همچنین در صورتی مضمون‌یابی را ارزنده می‌داند که در این راه مبالغه بسیار نکنند (همان، صص 6 - 165).

به هر حال چنان که می‌بینیم دکتر صفا تعریف دقیقی از مضمون‌آفرینی و نکته‌سنجی ارائه نمی‌دهد و نمی‌گوید که چگونه شاعران مضمون و نکته می‌آفرینند. بار دیگر تعریف را تکرار می‌کنیم: «نکته‌سنجی و نکته‌یابی و نکته‌گویی یعنی گنج‌اندن نکات باریکی در اشعار همراه با خیال دقیق و نازک‌بینی تام» اولین در این تعریف دور است: نکته‌گویی... یعنی گنج‌اندن نکته‌ها... ثانیاً خیال دقیق و نازک‌بینی تام چیست؟ مطالب دیگر وی نیز درباره فصیح بودن لفظ و بسیار مبالغه‌آمیز نبودن مضمون‌آفرینی و نکته‌سنجی است. احسان یارشاطر نیز در کتاب «شعر فارسی در عهد شاهرخ» مضمون‌یابی را تعریف می‌کند. به نظر او مضمون‌یابی یافتن صورتی تازه از معانی قدیم است (که او آن را عیب می‌شمرد): «یافتن صورتی تازه از معانی قدیم عیب دیگری در شعر این دوره [عهد شاهرخ] پدید آورده است که باید آن را «مضمون‌یابی» یا «مضمون‌سازی» خواند. کوشش در یافتن مضمون تازه و باریک، در نفس خود بد نیست، بلکه می‌توان آن را از امتیازات شاعر شمرد. ولی به شرط آنکه این مجاهدت، شعر از سادگی و لطف طبیعی که بی آن شعر را تأثیر واقعی نیست، بیرون نبرد و شاعر را در سنگلاخ مضامین غریب و بیشه تصورات مبهم و پیچیده نکشاند.»

تعریف احسان یارشاطر از مضمون‌آفرینی نیز مشکل را حل نمی‌کند؛ زیرا یافتن صورتی تازه از معانی یا به گفته یارشاطر از معانی قدیم، اساس شعریت شعر است. به عبارت دیگر شعر زبان غیر مستقیم است یا به گفته شکلوفسکی شعریت شعر و ادبیات در بیگانه‌سازی زبان است. زبان در صورتی که برای تفهیم و تفهم به کار می‌بریم بسیار تکراری است و فاقد هرگونه جاذبه زیبایی و تنها در صورتی زیبا می‌شود که آن را بیگانه سازیم یعنی آن را نو کنیم و به عبارت دیگر صورتهای تازه‌ای برای آن معنی پیدا کنیم تا برجستگی پیدا کند و جذاب شود. به عبارت دیگر زبان هنجار و روزمره بدل به زبانی نو و فراهنجار گردد. اما هر صورت تازه‌ای را نمی‌توان مضمون‌آفرینی خواند. مثلاً «خورشید طلوع کرد» در زبان هنجار کاربرد دارد و فاقد هرگونه زیبایی است. اما خورشید شکفت، گل خورشید شکفت یا جام طلا سر زد، صور تازه‌ای از همان معنای کلام روزمره است که برجستگی دارد و زیباست؛ ولی اینها را نمی‌توان مضمون‌آفرینی نامید.

ولی:

آفتاب از شرق اخترسوز شد

و:

سر از البرز بر زد قرص خورشید

چو خون‌آلوده دزدی سر ز مکمن  
منوچهر دامغانی

مضمون‌آفرینی است. همچنین به کار بردن واژه نرگس به جای چشم صورت تازه‌ای است، اما مضمون‌آفرینی نامیده نمی‌شود:

چو دانست کز مرگ نتوان گریخت  
بسی آب خونین ز نرگس بریخت  
فردوسی

در بیت زیر نیز شاعر چشم یار را به نرگس تشبیه می‌کند، اما مضمون می‌آفریند؛ یعنی صورت تازه است اما ساده نیست، بلکه پیچیده است و با حادثه همراه است:

عصای سبز به کف، زرد روی و موی سپید  
به دور چشم تو شد زار و ناتوان نرگس  
نقل از لغت‌نامه به نقل از فرهنگ آندراج

گرچه مضمون‌سازی از ویژگی‌های سبک یا مکتب هندی به ویژه در غزل این دوره است، اما در ادب فارسی سابقه دارد. اما نه به فراوانی این مکتب و گاه نه به پیچیدگی آن. مثلاً در این بیت سنایی مضمون‌سازی هست:

نرگس از خواب از آن حذر دارد  
که همی پاس تاج زر دارد

حتی پیش از سنایی در شعر رودکی، پدر شعر فارسی، نیز مضمون‌آفرینی هست. رودکی به جای آنکه بگوید خیلی مشتاق دیدن تو هستم، مضمونی زیبا می‌آفریند:

نظر چگونگی بدوزم که بهر دیدن دوست  
ز خاک من همه نرگس دامد به جای گیاه  
نقل از لغت‌نامه

اصولاً يك تشبیه یا استعاره ساده یا کنایه و مجاز ساده، گرچه آفرینش شاعرانه است، اما مضمون آفریده نمی‌شود. معمولاً مضمون‌آفرینی، کلام غیر مستقیمی است که دارای حادثه است. البته مضمون‌آفرینی خاص شعر نیست. بسیاری از افسانه‌هایی که در آنها اشیاء یا حیوانات در نقش انسان عمل می‌کنند مضمون‌آفرینی است. مثلاً ملك الشعراي بهار به جای آنکه بگوید اگر پشتکار و همت باشد، انسان در هر کاری موفق می‌شود، شعر:

جدا شد یکی چشمه از کوهسار  
به ره گشت ناگه به سنگی دچار

را که مضمون تازه و افسانه‌ای زیباست، ساخته. حسن تأثیر در غزلی به جای آنکه بگوید چشم یار چون نرگس زیباست، یا از نرگس هم زیباتر است، افسانه‌ای می‌آفریند آن هم در يك بیت:

نرگس از چشم تو دم زد، در دهانش زد صبا  
رنج دندان درد دارد می‌خورد آب از قلم

حاصل این شعر یعنی چشم تو از نرگس هم زیباتر است. اما شاعر برای ابلاغ این معنی از يك صورت تازه ساده استفاده نکرده، بلکه افسانه‌ای آفریده است. به یار می‌گوید روزی که تو به گلستان آمدی، نرگس، چشمان زیبایی تو را دید و بر آنها رشک برد و خرده گرفت. باد صبا به گلستان می‌وزید سخن او را شنید و با خشم سیلی محکمی بر دهان نرگس زد، چندان که دندانهایش نیز آسیب دید و از آن زمان است که هر گاه نرگس می‌خواهد آب بخورد ناچار است از قلم استفاده کند که آب به دندانهایش نرسد و او را نیازارد. این مضمون‌آفرینی است.

به هر حال سخن یارشاطر درباره مضمون‌آفرینی چنان که دیدیم جامع هست، اما مانع نیست. زیرا هر شعر خوبی صورت تازه‌ای از معناست، اما هر صورت تازه‌ای از معنی مضمون‌آفرینی نیست. می‌بینیم که تشخیص یا انسان‌وارگی در صورتی که با حادثه همراه باشد، مضمون‌آفرینی است. به عبارت دیگر تشخیص ساده مضمون‌آفرینی نیست؛ مثلاً بلبل گفت یا گل خندید. بلکه باید حادثه وجود داشته باشد.

یکی دیگر از شگردهای مضمون‌آفرینی تمثیل است که هم شعر است و هم استدلال. یعنی هم شعریّت دارد و هم علم است. تمثیل تشبیه ساده و حتی يك تشبیه مرکب نیست، بلکه تشبیه مرکبی است که در آن مشبه به برای اثبات مشبه می‌آید. تشبیه تمثیل نیز معمولاً صورت حادثه دارد. و از ویژگی‌های شعر به ویژه غزل این دوره است زیرا در این دوره تمثیل بسیار به کار رفته است:

من از بی‌قدری خار سر دیوار دانستم  
که ناکس، کس نمی‌گردد از این بالانشینها

چنان که می‌بینیم شاعر برای اثبات اینکه «کسی که در صدر مجلس می‌نشیند تا او را بزرگ بدانند، بزرگ نیست» مثالی را کشف می‌کند که کاملاً این امر را ثابت می‌کند: خار بر روی زمین خار است و اگر بر سر دیوار هم باشد باز خار است (در قدیم به جای سیم خاردار محافظت خانه از خار استفاده می‌شده است).

یکی دیگر از ترفندهایی که مضمون‌آفرین است، حسن تعلیل است که البته پیش از این دوره هم در شعر شاعران دیده

می‌شود اما در این دوره کاربردش خیلی بیشتر از گذشته است. به هر حال حسن تعلیل جز با مضمون‌آفرینی به وجود نمی‌آید. مثلاً شاعری به محبوب کوتاه‌قدش چنین می‌گوید: «تو عمر منی از این نظر کوتاه‌هی» و کوتاه‌قد بودن محبوب را با استدلالی شاعرانه که آفریده ذهن شاعر است، توجیه می‌کند. برای بررسی ترفندهایی که مضمون‌آفرین هستند، بهتر است به بررسی ابیاتی که به عنوان نمونه مضمون‌آفرینی آورده‌اند، بپردازیم.

نخست ابیاتی را که دکتر صفا به عنوان مثال برای مضمون‌آفرینی آورده بررسی می‌کنیم:  
در شعری که از کاتبی نیشابوری آورده تمثیل سبب مضمون‌آفرینی شده است:

بر عشق تو از خیل خرد دیده بیستم  
بر مردم بیگانه بیندند گذرها

از مثالهایی که از امیرشاهی برای مضمون‌آفرینی و نکته‌پردازی آورده، در سه بیت، تمثیل است که مضمون آفریده است:

طراری آن طره ز رخسار تو پیداست  
هر جا که رود دزد به مهتاب نماید  
\*

تا نیشکر شکسته نشد کام ازو نیافت  
در وی کسی رسد که بر آید ز بند خویش  
\*

خیال خال تو آسایش دل است، از آن  
به داغ تازه مداوا کنند ریش کهن

در یکی از ابیات آصفی نیز تمثیل مضمون آفریده است:

شیم خیال تو در دیده بیم طوفان داد  
ز حال بحر به مردم خبر دهد ملاح

به هر حال چنان که دیدیم، با بررسی مثالهایی که صفا آورده یکی از عواملی که سبب مضمون‌آفرینی می‌شود، تشبیه تمثیلی است. تشبیه تمثیلی تشبیه مرکبی است که در آن جمله‌ای به جمله‌ای تشبیه می‌شود و یا دقیق‌تر بگوییم حادثه‌ای به حادثه‌ای. علاوه بر این، جنبه استدلال نیز دارد؛ به عبارت دیگر مشبیه برای اثبات مشبیه می‌آید و مضمون‌آفرینی در مشبیه است.

بررسی بیشتر اشعاری که می‌گویند در آنها مضمون‌آفرینی و نازک‌خیالی وجود دارد، نشان می‌دهد که مهم‌تر از تمثیل، صنعت حسن تعلیل در آنهاست. حسن تعلیل چیست؟ آوردن دلیلی شاعرانه و خیال‌انگیز برای امری عادی. دلیلی ادعایی و نه واقعی برای آفرینش زیبایی. مثلاً شاعر موی سپیدش را به قصد جوان‌نمایی سیاه کرده است. اما مضمونی می‌آفریند که گرچه واقعی نیست، اما زیباست:

دشمن زندگی است موی سپید  
روی دشمن سیاه باید کرد

رستن گل از خاک امری طبیعی است اما شاعری علت گل دمیدن را چنین خیال‌انگیز بیان می‌کند:

عجب نیست از خاک اگر گل شکفت  
که چندین گل اندام در خاک خفت

در شعر این دوره آفرینش مضمون خیالی و شاعرانه امری بسیار رایج است و شاعران تلاش بسیاری برای آفریدن مضامین خیالی می‌کنند؛ به عبارت دیگر شعر این دوره بازتاب عواطف سرشار شاعر نیست، بلکه مضمون‌سازیست؛ مضمون خیالی. البته در گذشته نیز شاعران مضمون می‌تراشیده‌اند. مثلاً سعدی می‌گوید:

دیده را فایده آنست که دلبر بیند  
وز نبیند، چه بود فایده بینایی را؟

اما در شعر این دوره بیشترین تلاش شاعران صرف این کار می‌شود. از جمله اشعاری که دکتر صفا برای مضمون‌آفرینی آورده اینهاست:

شب مرا در کنج تنهایی نه خواب غم گرفت  
بی‌تو از خون جگر مژگان من در هم گرفت  
کاتبی نیشابوری

\*

ز سیل دیده سرگردان شدم در وادی هجران  
نپنداری که از راه تمنای تو برگشتم  
امیرهمایون اسفراینی

بررسی اشعاری که دکتر صفا در آنها نازک‌خیالی و مضمون‌آفرینی می‌بیند، نشان می‌دهد که غلو نیز از عوامل مضمون‌آفرینی است:

به خواب زلف سیاه تو دیده‌ام يك شب  
هنوز خاطر محزون من پریشان است

که یادآور این بیت زیبای سعدی است:

به خواب دوش چنان دیدمی که زلفینش  
گرفته بودم و دستم هنوز غالیه‌بوست

مثالهای دیگری که برای مضمون‌آفرینی آورده‌اند و در آنها غلو برجسته است و عامل مضمون‌آفرینی:

پر آتش است جهان از پر کیوتر مهر  
مگر که نامه شوق من است بر بالش \*

نشان زخم ناخن نیست بر این سینه پُرخون  
خیال ابرویش عکس از درون افکنده بر بیرون  
امیرهمايون اسفرايني

به هر حال مضمون‌آفرینی و مترادف‌های بسیار آن، چنان که گفتیم در کتاب‌های لغت تعریف لغوی شده و در کتاب‌های تخصصی نیز یا تعریف به دور شده است یا تعریف کلی و مبهم و از جهاتی ناقص. به عبارت دیگر هیچ‌گاه نگفته‌اند که در زبان چه رخ می‌دهد تا مضمون آفریده شود. حال در این گفتار بررسی شد که چه شگردهایی و آن هم در چه صورت مضمون‌آفرینی نامیده می‌شوند.

